بررسی سه دلیل منکرین اعتبار رویت قبل اززوال

۴۲. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۰۱) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه،۰۱ بهمن ۱۴۰۲ موضوع : بررسی سه دلیل منکرین اعتبار رویت قبل اززوال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- دلیل اول منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: استصحاب
- عدم نیاز استصحاب به بقاء موضوع
- دلیل دوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: آیه«اتموا الصیام الی اللیل»
- دلیل سوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال:آیه «و لتکملوا العدة»

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی سه دلیل منکرین اعتبار رویت قبل اززوال

موضوعات فرعی:
دلیل اول منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: استصحاب
عدم نیاز استصحاب به بقاء موضوع
دلیل دوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: آیه«اتموا الصیام الی اللیل»
دلیل سوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال:آیه «و لتکملوا العدة»

دلیل اول منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: استصحاب

مرحوم سید در صفحه نهم فرمودند:

> **احتجّ القائلون بعدم اعتبار الرؤية قبل الزوال بوجوه: الأوّل: الأصل، و المراد به الاستصحاب. الثاني: قوله تعالى: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ، و قوله عزّ و جلّ: وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ[1]**

به دو آیه استدلال کردند.

شاگرد: در استصحاب، اینکه می‌فرمایند رفتار سابق را به هم نزنید، اگر اشکال شود: رفتار سابق به این خاطر نیست که نسبت به برچسب زنی شارع علم داریم، از باب قدر متیقن بود. یعنی وقتی مقداری از شعبان می‌گذرد، قدر متیقن می‌دانیم که ماه شرعی داخل شده است. آن وقت گفته شود وقتی قبل از زوال هلال دیده می‌شود، قطعاً داخل قدر متیقن نیست. یعنی داخل در «انقضه بیقین آخر» می‌شود. یعنی رفتار سابق از باب قدر متیقن بوده که با رویت هلال قطعا از بین رفته است. وقتی نیست دیگر داخل در «لاتنقض الیقین بالشک» نیست، بلکه داخل در «انقضه بیقین آخر» می‌شود. این بیان برای در استصحاب به نظر شما، چگونه است؟

استاد: قطعیت آن می‌تواند محل کلام باشد. نکته‌ای که در اینجا هست، نگاه عرف است. الآن ما این را باز کردیم و گفتیم سه قطعه هست که بخشی از آن هست و بخشی نیست. عرف که به اینها توجهی ندارند. نگاه عرف به ماه مبارک و شب و روز ماه مبارک نگاه این است که روز دوازده ساعت و شب دوازده ساعت، اجزاء ذاتی ماه هستند. وقتی نگاه عرف این است دیگر می‌خواهد این جزء ذاتی را خلاصه به هرشکلی برای یکی ازدو جا، جاگذاری کند. بالاخره اول این ماه است یا آخر آن ماه؟ با این خصوصیت که ببیند اول یا آخر است. نگاهش هم نگاه جزء ذاتی است. می‌گوید روز آخر ماه یک روز دوازده ساعتی است که ماه شعبان یا ماه مبارک آن را دارد. این جزء -روز سی ام دوازده ساعته- را خودش دارد. این جور که نگاه می‌کنند آن قطعیتی که شما می‌فرمایید را ندارند.

شاگرد: یعنی مبنای رفتار سابق اگر از باب قدر متیقن باشد، الآن دیگر آن رفتار قدر متیقن نیست.

استاد: چرا نیست و حال اینکه صبح تا ساعت نه نبود؟!

شاگرد: احتمالش را میدهیم. وقتی رویت میشود دیگر قدر متیقن نیست.

استاد: خب استصحاب برای همین است که وقتی شک کردیم، در بقاء آن متیقن استصحاب میکنیم. عرض کردم بیان شما مئونه اضافی میخواهد؛ شما میفرمایید وقتی دیدیم اصلاً «انقضه بیقین آخر» آمده است. اینجا معلوم نیست. لذا دیروز خدمت آقایان گفتم که ارتکاز این است که عرف میبیند این استصحاب مانعی ندارد. حتی بالاتر، استصحاب حکمی که عرف منافشه در آن را خیلی ضعیفتر میبیند. ولو آن جا هم در استصحاب حکمی میتوانید بگویید، هر روز که تکلیف اقل و اکثر استقلالی به صوم دارد، من امروز نمیدانم به صوم تکلیف دارم یا نه. وقتی یک امر متصل واقعی نداشتم که نتوانم آن تکلیف را استصحاب کنم. امروز شک دارم، لذا برائت جاری میکنم.

شاگرد: بعد از رویت هم باز هم احتمال میدهم داخل در قدر متیقن باشد، درحالیکه اصلاً چنین احتمالی نمیدهیم.

شاگرد۲: ایشان میخواهد بفرمایند اصلاً متیقن سابقی نیست تا آن را بکشیم.

استاد: تبدیل موضوع را میفرمایید؟

شاگرد: عرضم این است که رفتار سابق یک مبنا داشته، مبنای آن هم از باب قدر متیقن بوده. با رویت قبل از زوال دیگر احتمال نمیرود دیگر قدر متیقن باشد. قطعاً این قدر متیقن نیست. این محل شک است. وقتی قطعاً نیست دیگر نمیتوانم بگویم آن رفتار سابق را ادامه بده.

استاد: قدر متیقن را چه میگیرید؟

شاگرد: قدر متیقن آن مقداری است که یقین داریم شهر شعبان است. مثلاً فرض کنید از ماه قبل سی روز گذشته ای مقداری شده که شهر شرعی شده. مثلاً روز بیست و هفتم شده و مسلم است که شهر شعبان است.

استاد: شبیه یقین مضاف میشود. یقین مضاف این بود که من یقین دارم الف ب است، و یقین دارم محال است الف ب نباشد. در برهان یقین مضاعف را میگفتند. شما میگویید یقین داریم که این است و یقین دارم که یقین دارم.

شاگرد: یقینی که پایه عمل بود مسلم شده. بیش از آن دیگر پایه عمل نیست.

شاگرد۲: مآل فرمایش ایشان این است که وقتی شک دارم استصحاب نکند؟

شاگرد: بله. میگویم وقتی موضوع رفت دیگر جای استصحاب نیست.

استاد: ایشان میخواهند متیقن را طوری معنا کنند که با شک دیگر از بین میرود.

شاگرد۲: این بیان ایشان اصلاً متوقف بر بیان موضوع نبود.

شاگرد: رفتار را عرض کردم. یعنی آن رفتار براساس برچسب دقیق نبود. براساس متیقن از شهر شرعی بود که بعد از رویت قبل از زوال، میدانیم که دیگر آن متیقن نیست. دیگر موضوع رفتار رفته است. وقتی موضوع رفتار رفته چطور میخواهید استصحاب کنید؟

استاد: عرض کردم شبیه یقین مضاعف است. رفتار ما مبنی بر متیقن بود، یا بر یقین به آن متیقن بود؟ اگر بگویید بر یقین بر متیقن بود، دیگر جایی نمیتوانید استصحاب کنید. چون

یقین که رفت. اگر رفتار ما بر متیقن است، خب ولو یقین ما رفته اما متیقن ما شهر شعبان بود. در اینکه مشکلی ندارید.

شاگرد: خب با روت هلال قبل از زوال قطعاً این متیقن نیست. اینجا محل شک است.

استاد: خب وقتی شک است، چرا نمیتوانیم این متیقن را استصحاب کنیم؟!

شاگرد: چون موضوع رفتار متیقن بوده و از بین رفته.

استاد: موضوع متیقن بما هو متیقن نبود، موضوع متیقن بود به ظرف یقین. در ظرف یقین رفتاری شکل گرفته بود، حالا آن متیقن و ظرفش که حال مکلف به یقین بود، از بین رفته. اما اصل متیقن که میتواند ادامه پیدا کند. ولو حال متیقن و ظرفی که در آن تصور میکند، یقین نباشد.

شاگرد: عرض من در این بخش است که بعد از روت هلال ماه جدید، چطور احتمال میدهند که متیقن داخل است؟ قطعاً متیقن نیست.

استاد: یعنی ما ماه را دیدهایم، رفتار سابق ما امکان ادامه طبق متیقن سابق ندارد.

شاگرد: بله. چون متیقن سابق نیست.

شاگرد۲ : در بعد از ظهر متیقن هست یا نه؟ شاید دو بعد از ظهر ماه را ندیدید، چطور تا آخر مغرب روزه را نگه میدارید؟

استاد: اینجا نیاز به استصحاب نیست، باید تا غروب نگه دارید.

شاگرد: اینکه باید نگه دارید بهخاطر استصحاب نیست. دلیل داریم وقتی ظهر شد، دیگر مستقر شده است.

استاد: پس دلیل نیامده یک محال را اثبات کند. دلیل دارد یک کاری که میتواند باشد را اثبات میکند. میگویید وقتی بعد از زوال شد، ولو ندیدی اما حکماً همان روزه ماه شعبان را ادامه بده. خب همینطور چیزی را در استصحاب بگویید. صبح، ماه را حکماً ادامه بده.

شاگرد: اینکه شارع تصرف کند غیر از این است که ما خودمان استصحاب کنیم. شارع بگوید من تعبدا اینطور قرار دادهام ما مطیع هستیم اما بحث این است که ما دلیلی نداریم.

استاد: تعبد بر استحاله چطور ممکن است؟

شاگرد: استحاله ندارد. میگویم استصحاب جاری نمیشود. چون یقین سابق ندارم که بخواهم استصحاب کنم. یعنی رفتار من بر یک مبنایی بوده که آن مبنا الآن نیست.

شاگرد۲: ایشان میگویند متیقن سابق یک پایهای داشته که یقینا الآن نیست.

استاد: اگر این اشکال به کل استصحاب باشد، چطور جواب میدهید؟ کل رفتارهایی که طبق یقین شکل میگیرد؛ میگوییم آن رفتار بر مبنای یقین بود، حالا که رفت... .

شاگرد: نه یقین، متیقن. یعنی من یک رفتاری داشتم بر این اساس نیست که میدانم ماه شرعی چیست؛ فرض آقایان هم همین بود که نمیدانم ماه شرعی چیست، ولی به هر ترتیب میدانم

در بیست و هفتم، ماه شعبان داخل شده، یعنی این رفتار بر این اساس است که بعد از سی روز دیگر شعبان داخل شده، خب این را تا چه زمانی ادامه میدهم؟ چون برچسب را میتوانم ادامه بدهم؟ نه، چون میدانم متیقن این است. تا وقتی میدانم متیقن هست این رفتار را ادامه میدهم، وقتی شک کردم و دیگر آن متیقن نبود، چرا باید آن رفتار را ادامه بدهم؟! یعنی من الآن هلال دیدهام. وقتی هلال دیدهام نمیدانم موضوع آن رفتارم هست یا نه، بلکه بالاتر میدانم که موضوعش نیست.

شاگرد۲: وقتی هلال دیدی فرض کنید هنوز ماه نیست، حکم شارع به ادامه ماه را چه طور حساب میکنید؟

شاگرد: هر چه حکم کرد حکم میکنم. بحث این است که دلیلی نداریم. میخواهیم صرفاً استصحاب کنیم. میگوییم مبنای استصحاب شما یک رفتار بود، خب مبنای این رفتار شما چه بود؟ یعنی سؤال از مقرر استصحاب این است که مبنای رفتار شما چه بود؟ چرا یک رفتاری داشتی؟ یک رفتاری داشتی که شعبان بیاید، مبنای رفتارت چه بود؟

شاگرد۲: اگر شارع حکم کرد که این روز آخر را بگو همان ماه رمضان است، آیا عرف میگوید امسال سی روزه شد؟! یعنی یک واحدی داشتیم سی بار عادّش کردیم؟

شاگرد: اگر شارع بگوید ما میگوییم به این صورت است. اما فرض ما این است که شارع برچسبی نزده است، این خروج ازمحل بحث است.

شاگرد۲: بگذاری من خارج ازمحل بحث بشوم تا بعد برگردم. وقتی بعد از حکم شارع، آن را قبول میکنید، حال سؤال این است: این عرف میخواهد خودش را داخل در قانون شارع در نظر بگیرد، اگر شارع حکم میکرد امروز روز سی ام است، شما قبول دارید. حال حساب کنید عرف خودش را در این شریعت حساب میکند که آیا شارع ادامه داده یا نداده؟

شاگرد: سؤال این است: وقتی در ماه شعبان رفتارمان این بود که آن را ادامه میدادیم، مبنای این رفتار چه بود؟ در اینجا برای ما برچسب معلوم بود؟ یا نه، مسلم بود که الآن شعبان است؟ پس در این رفتار یک یقینی بوده. با رؤیت هلال قبل از زوال دیگر برای ما معلوم نیست، بلکه مطمئن هستیم که دیگر آن نیست. یعنی مبنای آن رفتار رفت، خب وقتی مبنای آن رفتار رفت، چرا باید آن را ادامه بدهیم؟

شاگرد۳: من چیزی بیش از اشکال در اصل استصحاب نمی فهمم.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۸

عدم نیاز استصحاب به بقاء موضوع

استاد: من در فرمایش شما یک جور تاءفت می‌بینم بین آن مبانی که شروع می‌کنید با ادامه آن. چرا ما گفتیم استصحاب نیاز به بقاء موضوع ندارد؟ وقتی یک موضوع و بقائش را شرط می‌کنید، به یک معنا قاعده استصحاب دارد متذبذب می‌شود. هر کسی می‌گوید موضوع از بین رفت. حالا بیا و سر آن دعوا کن. این کجا قاعده شد؟! قاعده و اصل عملی برای رفع از تحیر است. اگر ما میخ یک چیزی را بکوبیم که دوباره سر آن دعوا شود، این چه رفع تحیری شد؟! لذا برای استظهار از ادله استصحاب اینطور عرض کردیم: گفتیم وقتی یقین آمد، یک رفتار شأنی یا فعلی شکل می‌گیرد. می‌گویند آن رفتار را که الآن می‌بینی، الآن آن مشت پر کن است. در چشم می‌آید. آن را به هم بزن، الا ّ بیقین مزیل. شما می‌گویید آن رفتار که طبق یک مبنا بود! خب اگر سراغ یک مبنا بروید دوباره دعوا را می‌آورید. شما می‌گویید مبنا رفت، دیگری می‌گوید مبنا نرفت. اصلا ً سراغ مبانی رفتار سابق رفتن، یعنی نقض خود این استظهار. منظورم روشن است؟

شاگرد: بله.

استاد: عرض من این است که شما می‌گویید ما یک مبانی داشتیم و اصلا ً مبانی رفتار این است. اما وقتی رفتار را می‌بینید، دیگر کار با چیز دیگری نداشته باشید. شما این رفتار را ادامه بده، تا یک شمشیر قاطع صارم عند الکل بیاید؛ «یقین لاحق». وقتی این آمد آن رفتار را به هم بزن. تا نیامده، آن رفتار هست. شما می‌گویید نه، رفتار را نگاه کن و ببین مبانی آن چه بود. اگر بخواهیم دوباره به مبنا نگاه کنیم که آن استظهارات و ادعاها و ...می‌آید و قاعده از کار می‌افتد و دعوا می‌شود وقاعده از قاعده بودن می‌افتد. زیبایی قاعده استصحاب در این است که تحیر را از ما می‌برد. می‌گویید یک رفتار داشتید، به آن دست نزن. به همان نحوی که ادامه می‌دادی، ادامه بده، تا یک چیز مسلمی برای تو بیاید.

شاگرد۳: در استصحاب موضوعی رفتار چیست؟

استاد: ما به یک موضوعی یقین داشتیم، برطبق این یقین ما یک چیزهایی شکل می‌گیرد؛ احکامی ... .

شاگرد۳: هیچ چیزی شکل نگرفته باشد.

استاد: شأنا عرض می‌کنم.

شاگرد۳: رفتاری نداریم، خود موضوع را استصحاب می‌کنیم.

استاد: آبی بود که کر بود. وقتی می‌دانستید کر بود اصلا ً کاری با آن نداشتید. محل ابتلاء شما نبود. وقتی شک می‌کنید، آن وقت محل ابتلاء شما می‌شود. می‌گویید قبلا ً که یقین کرید داشتم که رفتاری شکل نگرفته بود! نه، مقصود از رفتار این نیست که عملا ً با آب کر تطهیر

کنید. منظور ما شانیت این است که رفتار طبق یک موضوع متیقن شکل میگیرد. وقتی یقین به یک موضوعی داریم لوازمش و احکام نفس الامریه آن شأنیت پیدا کرده. آن شأنیتش بالفعل است. منظور من این است. اگر شما طور دیگری استظهار میکنید بفرمایید.

شاگرد۳: این رفتار دوباره به همان متیقن بر میگردد، یعنی متیقن را نگه میداریم.

استاد: نه، تفاوت میکند با اینکه ما بخواهیم دوباره متیقن را به کار بیاوریم. وقتی آوردیم دوباره همان مسائل اتحاد قضیه متیقن و مشکوکه، بقاء موضوع و ... میآید. اینها را باید صاف کنید. اما به این بیان در اینجا نیازی ندارید سراغ اتحاد قضیه متیقن و مشکوک بروید. چرا؟ چون همان رفتار را حفظ کن؛ استظهار به این معنا بود. اگر شما یقین میگویید پس چرا میگویید «لاتنقض الیقین»؟! اینکه خودش نقض شده. اگر نرفته بود که اصلاً محلی نداشتید. پس این امر، امر به محال است. یقینی که تکوینا نقض شده، در این فضا میگویند نقضش نکن. وقتی حال یقین در من شاک مستصحب نیست، چه چیزی را به من امر میکنند که نقضش نکن؟! پس معلوم میشود «لاتنقض الیقین» یعنی الیقین السابق که هرچه تشکیل میداد و یک بند بیلی داشت، این یقین سبب شده بود یک تشأنی از شئونات و احکام و خیلی چیزها شأنیتش مستقر شود. شما طبق این یقین که شأنیت یک سامانه و یک جدولی از احکام و مسائل دارد، آن را به هم نزن. تا چه زمانی؟ تا وقتی یقینی بیاید که این چیزی که طبق یقین سابق شکل گرفته بود، بهطور قطع بتواند به هم بزند.

علی ای حال باز روی فرمایش شما تأمل میکنیم.

شاگرد: سراغ مبنایی بروید که بقاء موضوع را عرفا معتبر میدانند. معمول آقایان استصحاب شعبان را بدون دغدغه میکردند. اگر مراد از این بقاء خود شعبان باشد، خود شعبان که شک دارم هست یا نه. لابد یک پایههایی در نظر میگیرند و آن پایه را باقی نگه میدارند؛ میگویند یک موقع شعبان بود، الآن شک میکنیم الآن هست یا نه؟ استصحاب میکنیم. و الّا آن چیزی که بقاء موضوع را معتبر میداند، اگر بخواهد خود موضوع شعبان را استصحاب کند، بدون اینکه یک پایه در نظر بگیرد، شک در بقاء موضوع میشود. روی مبنایی که بقاء موضوع را معتبر میداند، چطور تصوری دارند که شعبان را استصحاب میکنند؟

استاد: منظور شما اشکالی است که کلاً در استصحاب زمانیات هست. در زمان یک پایه میخواهیم، درحالیکه چیزی نیست.

شاگرد: بله، استصحاب در زمان یا مطلق موضوعی که یقینا بود، حال شک میکنیم هست یا نه. اگر عرفا بقاء موضوع معتبر باشد، الآن شک دارید که آن موضوع هست یا نه، چطور استصحاب میکنید؟ کسانی که استصحاب شعبان میکنند، بقاء عرفی موضوع را معتبر میدانند، با اینکه امروز شک دارند نمیدانند موضوع شعبان هست یا نه، آیا اینها پایههایی در نظر میگیرند و میگویند آن پایه هست؟ مثلاً کل ماه را بهعنوان یک واحد زمانی در نظر میگیرند و میگویند قبلاً که شعبان بود، حال شک میکنیم الآن شعبان هست یا نه؟ استصحاب شعبان میکنیم. چنین چیزی میخواهند بگویند؟ یا وقتی میخواهند استصحاب کنند اصلاً توجه ندارند بقاء موضوع معتبر است؟

استاد: میخواهید بفرمایید اگر استصحاب را به این صورت ننازل بدانیم، وقتی در اصل بقاء وجود موضوع شک کردیم، شک ما در اصل وجودش است. پس خود شک ما مساوی است با شک در بقاء موضوع. و قوام جریان استصحاب به یقین به بقاء موضوع است. منظورتان همین است؟

شاگرد: بله. از یک طرف میگویند بقاء موضوع معتبر است، از یک طرف خود آنها مثل مرحوم شیخ، استصحاب شعبان میکردند.

استاد: البته در استصحاب شک در مقتضی، آمدن اینطور چیزی به ذهن را تقویت می‌کرد. اگر شما شک در اصل بقاء مقتضی دارید بتوانید استصحاب کنید؟

شاگرد۲: اشکال ایشان هم همین است. گاهی اوقات شکی که در استصحاب آمده بخاطر عروض مانع است، گاهی اوقات در مقتضی است. ایشان می‌گویند مقتضی دیشب بر طرف شده، الآن ماه هم آمده، لذا متیقن نداریم که با عروض مانع هلال قبل از زوال بتوانیم آن را بکشانیم.

استاد: ولی رفتار سابق را داریم.

شاگرد۲: ولی دیگر مقتضای وجود ندارد.

استاد: لذا عرض کردم استصحاب حتی در شک در مقتضی هم حجت است.

شاگرد۴: منظور ایشان اصلاً مقتضی نیست. آن منا‌ط حکم مرداست. جوابی که به ایشان می‌دهیم این است که سمت آنها نرویم. ایشان می‌گویند در آن منا‌ط، قطع شرط بوده. وقتی یقین می‌کردم عمل می‌کردم. شما می‌گویید سر منا‌ط عمل آنها نرویم. اینکه دراینصورت از قاعده بودن در می‌آید.

استاد: اینکه منا‌ط عملش یقین بوده، یقین موضوعی بوده یا یقین طریقی؟ اگر یقین موضوعی بوده قبول است. چون شرط عمل بقاء این حالت است. وقتی رفت می‌خواهید چه استصحابی کنید؟ این درست است. اما اگر شرط آن یقین بوده اما یقین طریقی؛ یعنی وقتی یقین می‌کردید موضوع منجز بود و حکم می‌آمد. حالا که شک کردید که درست است حال یقین شما رفته، اما برای استصحاب مجال هست. آن متیقن شما که به یقین طریقی منجّز حکم شد، منجز موضوع شد، می‌توانید در آن متیقن استصحاب را بیاورید. این تفاوت بود. یقین شرط چیست؟

شاگرد۴: جواب به استصحاب مشهور است. مثلاً کسی بگوید الآن که شما شک کردید، دیگر متیقن نیست. الآن متیقن مشکوک است. این حرفها که بگوییم یقین طریقی بوده موضوع نبوده می‌آید. اما طبق مبانی رفتاری... .

استاد: مبانی رفتاری که از قول مشهور آسانتر می‌شود. اتفاقا آن استظهار برای این است که بسیاری از منا‌قشات و مجادلات و آن بحثهای کلاسیکی که استصحاب را به‌عنوان یک قاعده از قاعده بودن می‌اندازد،[کنار می‌رود] این استصحاب برای آن بوده که شارع یک قاعده‌ای به دست متشرعه بدهد که رافع مکلف از حال تحیر باشد این بحثهای کلاسیک توان اینکه آن قاعده به‌مع‌نای رافع مکلف از حال تحیر باشد را ندارد. لذا کار را آسانتر کردیم. نه اینکه دوباره مبنا را به قد و قواره بزنیم و بگوییم آن مبنا دیگر نیست. شارع و عرف کاری به مبنا ندارند. عرف کجا مبنا را می‌فهمد؟! می‌گویید رفتار تو یک چیزی بود. آن را همینطور ادامه بده، تذبذب نکن، توقف نکن و نگو شک کردم باقی هست یا نیست! نه، تو یک رفتاری سامان دادی، تا یک یقین روشن کالشمس که مزیل آن رفتار قبلی تو است، پیش نیامده ادامه بده. ببین چقدر ساده است! عرف می‌فهمد. قاعده هم هست. یعنی کاملاً تذبذب ها را بر می‌دارد و برای مکلفین دیگر تحیری نیست.

شاگرد۴: طبق این مبنا، چرا قطع موضوعی نیست؟

استاد: اگر قطع موضوعی باشد که با اصل حرف تناقض می‌شود.

شاگرد۴: اصلاً فعلاً با استصحاب کاری نداریم.

استاد: ببینید این مبنا تناقض می‌گوید؟! شما می‌گویید یقین موضوعی است. یعنی رفتاری که طبق یقین شکل گرفته و یقین هم جزء آن است، وقتی شک کردی... . خب وقتی شک کردی،

یقینی جزء موضوع است، رفته است. میخواهی چه بگویی؟!

شاگرد۴: من همه همین را میگویم. یعنی دیگر شکی ندارم.

استاد: یعنی مزیل قطعی بنای رفتاری ما قطعاً آمده؟

شاگرد۴: بله.

استاد: چیست؟

شاگرد۴: اینکه قبل از زوال رؤیت کردیم.

استاد: اینکه اول الکلام است. پس این همه نزاع سر چیست؟! یعنی اینها قطعی است؟! تازه این قول خلاف مشهور است.

شاگرد۴: این دور از ذهن است. ما میگوییم طبق این مبنا استصحاب جاری نمیشود.

استاد: ما هم عرض میکنیم تصوری که از این مبنا داریم اسهل از آن استصحابات جاری میشود. ما هنوز تفاهم در تصور آن مبنای رفتاری با هم نداریم.

شاگرد۴: مشکل این است که شما قطع را طریقی میبینید. و طبق این مبنا دلیلی بر طریقی بودن آن ندارید. البته این قول در میان اقوال استصحاب نیست.

استاد: استظهار از دلیل است. ایزده قول بود. ما مدافع کدام قول هستیم؟ مدافع حجیت الاستصحاب مطلقاً هستیم. یک قول عدم حجیته مطلقاً بود. یکی حجیت مطلقه آن بود. یکی حجیت آن در شک در مانع بود دون المقتضی. و بقیه اقوال. عرض ما این است که ما مدافع حجیت مطلقه استصحاب هستیم. همین قولی که گفته اند و مرحوم شیخ بعداً تفصیل دادند. صاحب کفایه بعداً چه کار کردند؟ ما حرف صاحب کفایه را میزنیم. ولی استظهارمان از دلیل استصحاب - که قولمان حجیت مطلقه آن است- طوری است که برخی از مشکلاتی که در مبانی کلاسیک برای استصحاب پیش میآید، دیگر پیش نمیآید. کار را آسانتر میکند، نه اینکه مشکلتر کند. میگوییم قول چیست؟ قول نیست. قول همان قول حجیت مطلقه استصحاب است. از کجا میگویید مطلقاً؟ از همین ادله. خب استظهار شما از این ادله چیست؟ استظهار این است که اصل عملی است. میخواهد در مکلف تحیر نماند. اگر مطالب علمی دقیق را بیاورند که دوباره اول التحیر است و اول الاختلاف است. قبلاً ادله آن را مفصل بحث کردیم. ادله طوری است که شارع میخواهد کاری کند. میگوید من راهی به تو داد میدهم که وقتی برایت رفتاری شکل گرفته مدام توقف نکنی و نگویی عوض شد حالا بکنم یا نکنم؟! وقتی یک رفتاری شکل گرفته طبق همان برو، تا مثل خورشید برایت واضح شود که باید این رفتاری که شکل گرفته بود را تغییر بدهی. اگر شما یقین را موضوعی بگیرید متناقض با این مبنا است.

شاگرد۴: اصلاً شک نمیگیرم. این استصحاب یک مقدماتی دارد. اینکه یک رفتاری شکل گرفته و عرف دارد به این عمل میکند. خلاصه یک رفتاری هست که طبق آن عمل میکنند. بحث استصحاب را کاری نداریم. این عمل کردن دو جور است؛ گاهی وقتی یقین میکنند عمل میکنند. در اینجا قطع موضوعی است و گاهی طریقی است؛ اصلاً استصحاب را کنار بگذاریم، همین مقدمه را عرض میکنم.

استاد: اینکه روشن است. شما یک مورد بگویید که رفتاری برای عرف شکل بگیرد که قیدش یقین موضوعی است، بینه جای آن ننشیند، چیزهای دیگر جای آن ننشیند. یک مورد بیاورید. همینطور یک چیزی بگوییم و بعد همه تشکیک کنیم و ... . من میخواهم بگویم یک مورد از قطع موضوعی ندارید. اصلاً قطع موضوعی یک چیز متهافت با این مبنا است. این مبنا میخواهد آسان

کند. وقتی شما قطع موضوعی را میآوردی داری تناقض درست میکنید. ما قطع موضوعی هم نداریم. یک مورد بیاوری که بگویی این یک مورد هست که قطع موضوعی است و چیزی جای آن نمی نشیند. در عرف عام و در شرع وقتی یقین رفت، نه بینه و نه چیز دیگری جای آن نمی نشیند.

شاگرد۴: مثلاً نجاست. شما باید یقین به نجاست کنید.

استاد: دو شاهد عادل وقتی میگویند، شما یقین کردید؟! ولی میگویید نجس شد. همین را عرض میکنم. اگر یقین موضوعی است باید یقین کنید و بگویید ولو پنجاه نفر شهادت بدهند من یقین نکردهام. تمام. یقین هم موضوعی است.

شاگرد۴: یقین شخصی و قطع قطاع... .

استاد: یقین نوعی را اگر بگویید که دیگر از یقین افتاده است.

شاگرد: طبق مبانیی که فرمودید اشکالتان بر استصحاب را دوباره بفرمایید.

شاگرد۲: اتفاقا هر چه بیشتر توضیح میدهید آن اشکال دیروز کمرنگ تر میشود. هر چه استصحاب را روی مبانی رفتار توضیح میدهید، اشکال کمرنگ تر میشود. درست است که شک داریم اما از اول نمیدانیم شارع مقدس به چه صورت ماه شعبان را برچسب زنی کرده؟

استاد: این را که دیروز عرض کردم. این مبناء را سالها مباحثه کردهایم. این مبناء در ذهن من ابهامی ندارد چون مباحثه کردهایم. و لذا دیروز میگفتم ارتکاز با آن موافق است.

شاگرد۲: قبول است. میخواهم بگویم طبق آن مبناء اشکال واضح است یا نه؟

استاد: آن مبناء دو جهت دارد. اول این است که در تکلیف و بقاء، اگر اقل و اکثر استقلالی شد، در اینجا یک فرد جدید از آن بناء میخواهد بیاید. دوم اینکه در همان کارهای عقلائیه گاهی عرف ارتکازاتی دارد که خطا است. مثل همینی که اول مباحثه عرض کردم. عرف میگوید روز دوازده ساعت جزء ذاتی شهر شعبان است. چون این ارتکاز را دارد، بناء را بر همه اینها میکشد و میرود. ولو ماه را ندیده ولی به هم نمیزند. لذا ایشان میگویند وقتی ماه را دیدی، دیدی. ولی باز فرمایش ایشان مؤید آن اشکال دیروز است. به این نحو که وقتی شما یک مبنایی داشتید الآن فضا عوض شده و شما هلال را ندیدهای. دیگر دیدن تو اجازه نمیدهد که ادامه بدهی. این فرمایش ایشان است.

شاگرد۲: با توجه به اشکال حضرت عالی داشتید و مبنایی که مطرح شد و فرمایشی که ایشان فرمودند. استصحاب را کامل میدانید یا نه؟

استاد: ارتکاز با استصحاب موافق است، و آن مبنایی رفتاری هم برخلاف این فرمایشی است که ایشان میگویند. نه آنطور که عرض من است، این استصحاب مشکلی ندارد. چون میگوییم باید عرف معیت کند. داشت یک کاری انجام میداد، بهطور قطع در شبهه حکمیه یا موضوعیه، بناء بر این فرض که استصحاب مطلقاً حجت است، نه اینکه تنها در موضوعیه حجت است و در حکمیه حجت نیست. قاعده کلیه است. در حکم و در موضوع تا حالت بعدی مثل آفتاب روشن نشده، شما حالت قبلی را ادامه بده.

شاگرد۲: آن وقت این دو اشکالی را که فرمودید تنها از باب وسوسه علمی میدانید؟

استاد: بله، یعنی دقت در آنها است. ولی هم که ایشان فرمودند گفتم نظر من بیشتر منطبق کلاسیک روی آن مبناء بود. همین که شروع کردم عرض کردم. یک جهت تأمل علمی داشت. روی مبانی که گاهی میبینید وقتی اینها اشکال میشود روی مبانی کلاسی اشکال میشود. ما میخواهیم در

بقاء آن تأمل کنیم. همانی که وحید فرمودند. وحید این استصحاب را فرمودند. سید هم میخواهند جواب بدهند. ما روی مبانی خود باحثین، آن اشکال را مطرح کردم. شما آن را بفرمایید. روی مبانی خود باحثین.

شاگرد: اگر اقل و اکثر بگیریم، استصحاب حکمی آن هم مشکل میشود.

استاد: بله. وقتی روی آن دقت میکنیم میبینیم اقل و اکثر استقلالی است. چون استقلالی است حکم امروز بایدموضوع خودش محرز شود. ولی اگر به موضوع و عرف برگردیم، استصحاب حکمی باز مشکلی ندارد. با همین مبنای رفتار عملی.

دلیل دوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال: آیه«اتموا الصیام الی اللیل»

سید فرمودند:

> **احتجّ القائلون بعدم اعتبار الرؤیة قبل الزوال بوجوه: الأوّل: الأصل، و المراد به الاستصحاب. الثانی: قوله تعالی: ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ، و قوله عزّ و جلّ: وَ لِتُکْمِلُوا الْعِدَّةَ[1]**

در مجمع البیان در آیه اول می‌فرمایند این آیه چطور معنا شود.

> **(ثم أتموا الصیام إلی اللیل) أي: من وقت طلوع الفجر الثاني، وهو المستطیل المعترض الذي یأخذ الأفق، وهو الفجر الصادق الذي یجب عنده الصلاة إلی وقت دخول اللیل، وهو بعد غروب الشمس، وعلامة دخوله علی الاستظهار سقوط الحمرة من جانب المشرق، وإقبال السواد منه، وإلا فإذا غابت الشمس مع ظهور الآفاق في الأرض المبسوطة، وعدم الحجاب والروابي، فقد دخل اللیل[2]**

اینجا از جاهایی است که مرحوم طبرسی موافق حاج آقا که خلاف مشهور بودند، هستند. ایشان هم همین را می‌گویند. حاج آقا زیاد تکرار کرده‌اند. از جاهایی که حاج آقا در بهجت الفقیه دوبار نوشته‌اند همین بحث مغرب است که با استتار قرص حاصل می‌شود؟ یا نه، حتماً با زوال حمره شروع مغرب است؟ مرحوم طبرسی از این آیه موافق نظر حاج آقا را می‌گویند. «الی اللیل» یعنی چه؟ **«إلی وقت دخول اللیل»**؛ دخول لیل چه زمانی است؟ **«بعد غروب الشمس، و علامة دخوله»**؛ یعنی دخول لیل، **«علی الاستظهار»**؛ یعنی دیگر مطمئن شوید که شب شده، **«سقوط الحمرة من جانب المشرق»**؛ حمره مشرقیه برود. تعبیر سقوط یعنی زوال. و الا سقوط نیست، ارتفاع است. **«وإقبال السواد منه، وإلا فإذا غابت الشمس مع ظهور الآفاق في الأرض المبسوطة، وعدم الحجاب والروابي»**؛ رابیه، ما ارتفع من الارض، **«فقد دخل اللیل»**؛ یعنی اگر هیچ مانعی نباشد و افق کاملاً مستوی باشد، همین که خورشید غروب کرد، لیل داخل شده. نباید منتظر زوال حمره در طرف مشرق باشید. این همان حرف حاج آقا است که در بهجت الفقیه دارند. به خلاف ظاهر مشهور، یا منسوب به مشهور.

این آیه می‌گوید «اتمّوا الصیام الی اللیل»، قبل از زوال دیدیم، «اتموا الصیام الی اللیل»؛ پس دیگر نمی‌توانید بخورید. حال قبل از اینکه به جواب سید برسیم، همینطور عرض می‌کنم که آیا این آیه دلالت دارد که اگر قبل از زوال دیدید، «اتمّوا الصیام» یعنی باید تمام کنید؟! دلالت دارد یا ندارد؟!

اول آیه چه می‌فرماید؟ «أحل لکم لیلة الصیام»؛ در شب صیام، یعنی صیام شهر رمضان، یا الصیام الواجب، یا کل آن. بعد می‌فرماید: «و كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»؛ اول آیه را عرض می‌کنم. در چنین اولی یعنی چه؟ یعنی «ثم اتموا الصیام الذی وه الواجب» یا «اتموا صیام شهر رمضان الی اللیل» چون «احل لکم لیلة الصیام»؟ «لیلة الصیام احل» یعنی «احل لکم لیلة صیام شهر رمضان». در اینجا هم «ثم اتموا الصیام»؛ همان صیام را اتموا. یعنی «اتموا صیام شهر رمضان». خُب این دلیلی که می‌گوید اگر قبل از زوال دیدید، دیگر ماه جدید داخل شد، این دلیل می‌گوید «هذا الصیام لیس صیام شهر رمضان فلاتتموا»، چرا؟ چون «اتموا الصیام»؛ یعنی صیام شهر رمضان. این آیه می‌گوید این صیام شهر رمضان نیست. دارد رفع موضوع می‌کند. لذا شما نمی‌توانید به این آیه استشهاد کنید تا بگویید دلیل خلاف کتاب است.

شاگرد: قبل از اینکه هلال رؤیت شود، کسی آن روز را خورد، کفاره ندارد؟ نمی‌گویی این قسمتش صوم شهر رمضان بود؟

استاد: اگر احکامش مراعی بود...؛ کسی کاری انجام داد که کفاره دارد، و قبل از زوال به سفر رفت، می‌گویند کفاره دارد. برخی هم می‌گویند ندارد. مورد اتفاق بین فقها نیست. می‌گویند سفر بعدی کشف می‌کند که این روزه، روزه نبوده. در اینجا هم اگر کشف را قائل شویم می‌گوییم کشف کرد. اما اگر قائل نشویم باید کفاره بدهد.

شاگرد: اگر بگوییم باید کفاره بدهد، پس صوم شهر رمضان ثابت شده.

استاد: از باب این است که او عصیان کرده و تجری است. نه از باب اینکه بعد می‌دانیم امروز از صبح متصف شده. چون برچسب زنی این است.

شاگرد۲: علی المبنا می‌فرمایی ای حقیقتاً قبول دارید؟

استاد: فعلاً می‌خواهم بحث جلو بیاید. دو آیه شریفه را گفته‌اند می‌خواهم بحثش مطرح شود.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۷۸

[2] مجمع البیان فی تفسیر القرآن - ط مؤسسة الأعلمی للمطبوعات نویسنده : الشیخ الطبرسی جلد ۲: صفحه : ۲۳

دلیل سوم منکرین اعتبار رؤیت قبل از زوال:آیه «و لتکملوا العدة»

آیه دوم آیه قبلی است. این آیه صد و هشتاد و هفت است، آیه بعدی صد و هشتاد و پنج است. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ ۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ»؛ روی کلمه «عدة» توجه کنید. «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ»؛ همینی است که الآن استدلال گفتهاند اگر قبل از زوال دیدید، قرآن میفرماید «و لتکملوا العدة»؛ شما باید عده سی روز را تمام کنید. پس باید سی ام را روزه بگیرید تا کامل عده محقق شود.

شاگرد: از «لتکملوا العدة» تعدد مطلوب فهمیده میشود؟

استاد: حال سید جواب میدهند و میگویند یعنی «لتکملوا عدة شهر رمضان»؛ اگر گفتیم قبل از زوال دیدیم که این عده، عده شهر رمضان نیست. کسانی که قائل به عدد هستند خیلی به این آیه استدلال کردهاند. در روایات هم آمده است. «لتکملوا العدة شهر رمضان تام ابدا». چرا؟ «لتکملوا العدة»؛ باید سی روز باشد. در آن طرف اگر کل ماه بیست و نه روز باشد، «لتکملوا العدة». آن چیزی که میخواهم از مجمع بخوانم در دو قسمتش هست. یکی در الاعراب است، یکی در بخش معانی است. الآن این آیه شریفه در ذهنتان بیاید و ببینیم شما چطور معنا میکنید. «و لتکملوا العدة»، این واو عطف به کجا است؟ «وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۚ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ».

شاگرد: علت دومش است. یک علتش این است که یسر باشد، علت دیگر این است که باید آن را کامل کنید. یکی علت یک چیزش است و دیگری علت چیز دیگر است. علت اینکه اجازه دادیم «یرید الله بکم الیسر» است. علت اینکه باید در ایام دیگر بگیرید «و لتکملوا العدة» است.

استاد: اگر عطف به «فلیصمه» باشد، واو خیلی مناسبت ندارد. میشود «فلیصمه و من کان» بعد میگوییم «و لتکملوا العدة». اینجا که واو نمیخواهیم. مرحوم طبرسی این احتمال را مطرح نکردهاند. فقط از نظر ادبی عطف به کجا شد؟ عطف جمله به جمله است؟ عطف موضع به موضع است؟ مفرد به مفرد است؟ باید به کجا عطف بگیریم؟ ایشان در مجمع به این صورت فرمودهاند:

> **وأما العطف باللام في قوله: (ولتكملوا العدة) ففيه وجهان أحدهما أنه عطف جملة على جملة، لأن بعده محذوفا، وتقديره ولتكملوا العدة شرع ذلك، أو أريد ذلك، ومثله قوله: (وكذلك نري إبراهيم ملكوت السماوات والأرض وليكون من الموقنين) أي: وليكون من الموقنين**

> **أريناه ذلك والثاني: أن يكون عطفا على تأويل محذوف، ودل عليه ما تقدم من الكلام، لأنه لما قال: (يريد الله بكم اليسر) دل على أنه قد فعل ذلك ليسهل عليكم، فجاز، (ولتكملوا العدة) عطفا عليه**[1]

«و أما العطف باللام في قوله: (ولتكملوا العدة) ففيه وجهان أحدهما أنه عطف جملة على جملة، لأن بعده محذوفا، وتقديره ولتكملوا العدة شرع ذلك»؛ «شرّع ذلک» یعنی «فعدة من ایام اخر». پس این عطف جمله به جمله است. جمله‌ای است ک خبر حذف شده و به این صورت بوده: «و لتکملوا العدة شرع ذلک».

«و الثاني: أن يكون عطفا على تأويل محذوف، ودل عليه ما تقدم من الكلام، لأنه لما قال: (يريد الله بكم اليسر) دل على أنه قد فعل ذلك ليسهل عليكم، فجاز، (ولتكملوا العدة) عطفا عليه»؛ یعنی «لیسهل علیکم و لتکملوا العدة»؛ یعنی برای اینکه تکمیل کند. از عبارت قبل «لیسهل» مقدر است. پس تفاوت این دو چه می‌شود؟ این عطف بر محذوف «لیسهل علیکم و لتکملوا العده».

شاگرد: اصطلاحاً می‌گویند عطف علی التوهم است. یعنی بر فرض اینکه یک چیزی به این صورت بوده.

استاد: ظاهراً اینجا از جاهایی است که توهم، به‌معنای متعارفش نیست. یعنی قول کانّه المذکور. اولی عطف جمله بر جمله بود. پس محذوف و مقدر ما قبل از «لتکملوا» است. یکی هم مقدر ما بعدش است. اگر مقدر ما بعدش باشد، عطف جمله بر جمله می‌شود. اگر مقدر ما قبلش باشد عطف علی التوهم و مفرد بر مفرد می‌شود.

این را برای این خواندم که مرحوم طبرسی اساسا طوری معنا می‌کنند –مختار خودشان است- که اصلا این آیه به مراد وحدی ربطی پیدا نمی‌کند. تا به این آیه برخورد کردی یادتان باشد که مرحوم طبرسی این آیه را به قضا می‌زنند که اساساً از مطلوب وحدی و امثال او فاصله می‌گیرند. مجمع را آوردم تا مختار ایشان توضیح داده شود، که طبق این نظر حرف را از دست آنها گرفته می‌شود.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] مجمع البيان في تفسير القرآن - ط مؤسسة الأعلمي للمطبوعات نویسنده : الشيخ الطبرسي جلد : ۲صفحه : ۱۳